؟بس؟

شماره آرشیو: 1294

شب 14 خرداد، شب رحلت قائد عظیم­الشأن انقلاب ؟رضوت؟، هدیه به روح آن بزرگوار سوره­ی فاتحه و سه صلوات تلاوت بفرمایید.

**مسئله­ی دستگردان**

در مورد خمس دیشب عرض شد که چون خمس به عین مال تعلق می گیرد، تصرف در آن­ مال جایز نیست، تا خمس آن را اخراج کند؛ مگر اینکه دستگردان کند. خاصیت دستگردان، این است که آن مال، مُخَمَّس حساب می­شود و تصرف در آن جایز می شود؛ ولی به فقیه یا وکیل فقیه و اگر کسانی هستند که دستگردان می­کنند، به آنها مقروض می­شود. البته ممکن است کسی از اول قصدش این باشد که ظاهراً یک دستگردانی بکند و به قول خودش کارش را آسان و حل کند و بعد هم، آن مبلغ را نپردازد. اگر کسی از اول، چنین قصدی داشته باشد، مالش، هنوز تخمیس نشده و همچنان تصرفش در آن جایز نیست؛ یعنی به صرف اینکه ظاهراً دستگردان کرده ولی نیتش این بوده که خمس را نپردازد، این دستگردانِ مؤثر نیست و تأثیر تخمیسی ندارد ؛ یعنی آن مال هنوز مُخَمَّس نشده و تصرف در آن جایز نیست.

اما اگر از اول، قصدش این بوده که مقروض بشود و بعد هم آن قرض را بپردازد و تدریجاً ادا کند، اما بعداً یک موانع یا انصرافی پیش آمده و نداده، در این صورت، این مالش، مُخَمَّس شده و تصرف در آن هم جایز است ولی بدهکار است و هر وقت، متمکن شد، باید بپردازد.

**تعلّق خمس، به عین مال**

چون خمس، به عین مال تعلق می گیرد، بنابراین، اطفال نابالغ، اگر اموالی دارند، برای مثال، اگر بچه­ی نابالغی در مغازه­ای شاگرد باشد و پولی جمع کند و سال بر آن بگذرد، به این پول، خمس، تعلق می­گیرد؛ منتها چون بالغ نیست، خودش مکلف نیست که اداء خمس کند؛ ولی بر ولیّ او لازم است که از خود آن پول، اخراج خمس کند؛ نه اینکه از خودش بدهد؛ چون اگر کسی از مال خودش، برای دیگری خمس بدهد، ذمّه­ی او، بَری نمی­شود. پس چون خمس، به عین مال تعلق می­گیرد و خود مال باید مُخَمَّس بشود ؛ یعنی به همان مالی که متعلق به بچه است، و پدر نمی­تواند از جیب خودش بدهد و الّا خمس آن مال حساب نمی­شود و مال بچه، تخمیس نمی­شود. برای مثال، اگر طفلی، صد تومان پول دارد، بر ولیّ طفل، لازم است، بیست تومان را از خود آن مال، به عنوان خمس، اخراج کند و آن را بپردازد.

البته گاهی از اوقات، پدر دلش می­خواهد از پول بچه کم نشود؛ مثلا اگر بچه، صد تومان پول دارد، درصورتی­که، پدر خمس آن، یعنی بیست تومانش را بردارد و به عنوان خمس بپردازد، این مبلغ از پول بچه، کم می­شود و پول او هشتاد تومان می­شود. بنابراین ممکن است، پدر تصمیم بگیرد، خودش این بیست تومان را از طرف بچه بپردازد؛ که این درست نیست و مال بچه، تخمیس نمی­شود؛ زیرا باید بیست تومان را از مال بچه بپردازد.

البته می­تواند بیست تومان از مال خودش، به بچه ببخشد و به او تملیک کند؛ آن هم به شرط اینکه، خود این بیست تومان مُخَمَّس شده باشد؛ ولی اگر این بیست تومان هم، پولِ خمس­نداده، باشد؛ باید 25 تومان، به بچه ببخشد و تملیک کند، تا مال بچه، جمعاً 125 تومان بشود؛ و بعد 25 تومان از آن را به عنوان خمس، از مال بچه، اخراج و تخمیس کند.

به­هرحال این راهش است و بر ولیّ بچه لازم است که از مال خود بچه، اخراج خمس کند؛ و اگر ولیّ این کار را نکرد، و 20 تومان، خمسِ مالِ بچه را از جیب خودش پرداخت، هنوز مال بچه – یعنی آن 100 تومان در مثال ذکرشده - تخمیس نشده، و بر بچه، بعد از بلوغ لازم و واجب است، از مال خودش اخراج خمس کند.

اعوذ بالله من الشیطٰان الرجٖیم

"يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فیٖ رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّىٰ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ. ﴿۵﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يُحْیِ الْمَوْتىٰ وَ أَنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ ﴿۶﴾ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ ﴿۷﴾".[[1]](#footnote-1)

"ای مردم! اگر در باره­ی روز رستاخیز (و قدرت خدا) در برانگیختن مردگان، شک دارید، (بدانید که) ما شما را از خاک و آنگاه از آب نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره‌ گوشتی، تمام و ناتمام، آفریده­ایم تا (قدرت خود را) بر شما آشکار سازیم و هر چه را بخواهیم تا وقت معینی، در رحم­ها قرار می‌دهیم. آنگاه شما را که کودکی شده­اید، (از رحم) بیرون می­آوریم تا (زندگی کنید و) به حدّ کمال بلوغ خود برسید؛ و برخی از شما (دراین­بین) می­میرند و برخی به سالخوردگی (و دوران ضعف و ناتوانی) برده می­شوند تا آنجا که پس از دانستن، چیزی ندانند؛ و زمین را پژمرده بنگری، آنگاه چون باران بر آن فرو بباریم، جنبش یابد و نموّ کند و از هرگونه گیاه زیبا و بهجت­انگیز برویاند (5). اين ـ مراحل آفرینش آدمی و رویانیدن گیاهان ـ از آن روست که خدا، حق است، و اینکه مردگان را زنده می­کند، و اینکه بر هر کاری تواناست (6). و اینکه رستاخیز، آمدنی است، هیچ شکی در آن نیست، و اینکه خداوند هرکه را در گورهاست، برمی­انگیزد (7)."

**مجادله­ی کافران راجع به حیات پس از مرگ**

در ترجمه­ی آیات شریفه­ی پیشین از سوره­ی مبارکه­ی حج، از افرادی که درباره­ی حقائق دینی و خدا و امور مربوط به خدا مجادله می­کنند، سخن به میان آمد. حالا به تناسب موضوع، از جمله مطالبی که مردم کافر، مجادله می­کنند مسئله­ی بعث و قیامت و حیات پس از مرگ است.

**تطوّر و مرگ و حیات مجدّد آدمی در هر مرحله از آفرینش**

راجع به آن می­فرماید که اگر شما درباره­ی بعث و حیات پس از مرگ، تردیدی دارید، دقت کنید در همین تطوراتی که خود شما تا به حال پیدا کرده­اید؛ یعنی اگر بیندیشید در این تطورات و تحولاتی که در شما بوجود آمده، از آن موقعی که نطفه بوده­اید، تا به این جا رسیده­اید، خواهید دید که خود این مسئله، همه­اش حیات پس از مرگ است، مرتب، از مرتبه­ای می­میرید و در مرحله­ی بالاتر زنده می­شوید؛ به قول مولوی:

از جمادی مُرْدَم و نامی شدم وز نما مُردَم، به حیوان سر زدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم، کی زمردن، کم شدم[[2]](#footnote-2)

**مراحل و تطورات آفرینش انسان، نمونه­ای از معاد**

این همان تطوراتی است که انسان، در این مراحل دارد و از مرتبه­ی نقص، می­میرد و در مرحله­ی بالاتر، زنده می­شود؛ یعنی به کمال می­رود. این صحنه­ها را شما با چشم خود، مشاهده می­کنید و به­واقع، در زندگی روزمره­ی شما، نمونه­ی معاد، به شما ارائه می­شود.

**مرحله­ی آفرینشِ انسان از خاک**

ما شما را از خاک، خلق کرده­ایم:

"اِنّا خلقناکم من ترابٍ".[[3]](#footnote-3)

آیا همان، خاکِ حضرت آدم ؟ع؟ مقصود است؛ یعنی حضرت آدم ؟ع؟ را از خاک آفریده­ایم و همه­ی شما هم از "سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ"[[4]](#footnote-4) یعنی "[عصاره و] چکیده­ای از گِل" و از نطفه­اید؛ یا نه؛ بلکه به­هرحال، شما هم به خاک برمی­گردید. بله، ما هم به خاک برمی­گردیم. حالا گذشته از اینکه پدربزرگ ما را از خاک آفریده­اند، خود ما هم، چنین هستیم. مگر ما در آن مرحله­ی اول، نطفه نبوده­ایم؟ مگر نطفه، از خون والدین ما درست نشده است؟ مگر آن خون، از مواد غذایی نبوده است؟ مگر مواد غذایی، از زمین گرفته نشده است؟ "مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ "[[5]](#footnote-5) ما بالأخره شما را از همان زمین خلق کرده­ایم. شما هم برمی­گردید به همان زمین؛ زیرا شما نطفه­اید؛ نطفه از خون، خون از مواد غذایی، و مواد غذایی هم از زمین گرفته می­شود. پس شما را از خاک آفریده­ایم.

**مرحله­ی آفرینشِ انسان از نطفه**

مرحله­ی بعدتان، نطفه است: "ثم من نطفةٍ".[[6]](#footnote-6)

اسم "نطفه"، ظاهراً دوازده مورد، در قرآن مطرح شده و از آیات الهیّه به حساب آمده است. آیت قدرت و حکمتِ پروردگار است که لازم است، انسان دقت کند و ببیند تمام این اعضاء و جوارحی که ما در داخل و خارج داریم، آن هم با این تفاوتی که اعضاء با هم دارند، از قبیل گوشت، پوست، استخوان­ها، مراکز ادراک، هوا، سلسله­ی اعصاب، عروق، پیچیدگی­های دستگاه مغز، بینایی، شنوایی، همه­ی اینها از یک قطره آب ساخته شده است؛ به­طوری­که آب، پوست بشود؛ استخوان بشود؛ سلول بشود؛ اعصاب بشود؛ عروق بشود؛ بینایی بشود؛ شنوایی بشود. همه­ی اینها از قطره­ی آبی ساخته شده است؛ که تازه، آن قطره آب هم، تماماً مصرف نشده است. بنابر نقلی که از محققان فن، شده در یک قطره­ی یک سانتی­متر مکعبی، از نطفه­ی مرد، 100 تا 200 میلیون، جاندار ذرّه بینی، شناور است؛ که یکی از آنها، مبدأ ایجاد و نشوونمای انسان می­شود؛ آن هم با این عظمتی که انسان هم از لحاظ داخل و هم از جهت خارج دارد.

**تاریک­خانه­ی رحم، جایگاه تولید انسان**

نکتۀ بسیار مهم دیگر، آنکه، آدمی، با این عظمت، در کجا ساخته می­شود؟

عجیب آنکه در تاریک­خانه­ی رحم مادر، نقاش ماهری دست به کار شده، چه نقش بدیعی[[7]](#footnote-7) را روی آب آورده است. معلوم است که، نقش بر آب، محال است؛ به­طوری­که این موضوع، به صورت ضرب­المثل درآمده است. معمولاً روی خاک و روی دیوار و موادی از این قبیل،می­شود، نقاشی کرد؛ اما نقاشی کردن روی آب، چشم کشیدن، ابرو کشیدن، دست و پا و اعضاء و جوارح داخل و خارج را کشیدن، عجیب است؛ به قول سعدی:

دهد نطفه را صورتی، چون پری که کرده است، بر آب، صورتگری؟[[8]](#footnote-8)

بهرحال، در تاریک­خانه­ی رحم نقاشی کرده، آن هم با چه مقیاس دقیق و حساب شده­ای؛ اینکه چشم، چه جور باشد؛ ابرو، چه جور باشد؛ بینی، چه جور باشد؛ تا آنجایی که مژه­ها کنار پلک­ها و ناخن­ها سر انگشت­ها باید باشد؛ و خطوط ریز و باریکِ کف دست­ها، خیلی منظم باشد. آیا اینها آیات قدرت و حکمت خدا نیست؟ "فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ".[[9]](#footnote-9)

**مراحل آفرینش انسان،پس از انعقاد نطفه**

شما را از نطفه ساخته­ایم. ابتدا خاک بودید، و ما آن را نطفه کردیم، بعد هم "عَلَقَه" و یک قطره خون بسته شدید، سپس "مُضْغَه" و مانند گوشت جویده­ای شدید:

"مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ".[[10]](#footnote-10)

حالا برحسب شرایطی که خود می­داند، بعضی از اینها، "مُخَلَّقَه" و تامُّ­الخِلْقَه و پیکرِ تمام می­شوند. بعضی نیز روی شرایط مقتضی خودش، "غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ" می­شوند یعنی تامُّ­الخِلْقَه نمی­شوند؛ به­طوری که در همان­حال و به صورت ناقِصُ­الْخِلْقَه، سقط می­شوند.

"مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ".[[11]](#footnote-11)

تمام اینها برای این بود که قدرت لایتناهی خدا را برای شما روشن کنیم. همان قدرتی که الآن شما را زنده کرده است، می خواهد پس از مرگ، نیز شما را زنده کند. مگر شما مرده نبودید؟

"كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ".[[12]](#footnote-12)

"درحالی­که [پیش از دمیده شدن روح به کالبدتان ترکیبی از عناصر] مرده بودید، پس شما را حیات بخشید."

مگر شما الآن حیات پس از مرگ ندارید؟ اول مرده و قبلاً مرده بودید و حالا زنده­اید. همان کسی که شما مرده­ها را زنده کرده، همان کس، شما را می­میراند و دوباره زنده می کند.

**مسئله­ی قیامت و معاد ، حجّتی بر خلقت حکیمانه­ی عالَم**

در یک جلسه­ی دیگر هم که آیات مورد بحث، راجع به مسئله­ی قیامت و معاد بود، عرض شد که اصل مسئله­ی قیامت، توجیه کننده­ی خلقت حکیمانه­ی عالَم است؛ و اگر واقعاً قیامت و معاد نباشد، خلقت عالم، لغو و اصلاً بیهوده است و کودکانه به حساب می­آید؛ و مانند این است که بگوییم، جنین در رحم مادر، تطورات را طی می­کند، ولی وقتی، به لحظه­ی ولادت رسید، پوچ بشود. اگر این­طور می­بود و به دنبال دوران جنینی، دنیا نبود، چقدر لغو و خلاف حکمت بود؛ زیرا جنین، خود را برای این دنیا می­سازد، و رحم مادر، مقصود اصلی نیست.

**آفرینشِ هدفمند**

همان­طور که جنین را در رحم مادر، برای دنیا می­سازند، تا در دنیا زندگی کند؛ ما را هم در دنیا می­سازند، تا در آخرت زندگی کنیم. همان­گونه­ که اگر به دنبال دوران جنینی، دنیا نبود از اول، لغو و پوچ و غیرحکیمانه بود، به دنبال این دنیا هم که از شکم این مادر، همه­ی ما باید بیرون برویم، اگر آخرتی نباشد، در اصل، این دنیا لغو خواهد بود. معنی ندارد که این همه نظامات مُتقَن، در عالم، برای این انسان، به وجود بیاید، که فقط بخورد و بنوشد و بپوشد و با هم گلاویز بشوند و شکم هم را پاره کنند و بعد هم بمیرند و بگندند و در نهایت همه چیز تمام شود. از این لغوتر در عالم چیزی نمی­شود. خود شما حاضر نیستید، ساختمانی را بسازید و ویران کنید؛ چطور به خدا نسبت می­دهید که ساختمانی را بسازد و ویران کند و به دنبال آن، هیچ خبری نباشد؟ نه این­طور نیست:

"أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ"؟[[13]](#footnote-13)

"آیا پنداشته­اید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به­سوی ما بازگردانده نمی­شوید؟"

اگر بازگشتی به ما نبود، همه­ی اینها عبث و لغو بود.

" لِنُبَيِّنَ لَكُمْ".[[14]](#footnote-14)

خواستیم با همین جریان، برای شما روشن کنیم که هدفی، در کار است و ما بازیگر نیستیم:

"مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ".[[15]](#footnote-15)

"ما آسمان و زمين و آنچه را ميان آنهاست به بازی نيافريديم. "

نه من بازیگر م و نه عالَم، بازیچه­ و مثلاً بادکنکی در دست من، که با آن بازی کنم و مثلاً گاهی بادش کنم و گاهی از آن لواشک درست کنم. مگر این، کارِ درستی است که خدا انجام دهد؟ نه، این­طور نیست.

**سرنوشت جنین**

"لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى"؛[[16]](#footnote-16)

بعد هم در رحم مادر، آن گروهی را که مشیّت تعلق گرفته، روی حساب­های دقیقی، تا وقت ولادت نگه می­داریم؛ بعضی هم روی شرایطی \_ که حالا وارد آن مطالب نمی­شویم \_ سقط می­شوند؛ و بعضی را هم تا "أَجَلٍ مُسَمًّى"[[17]](#footnote-17) و تا مدت معینی، در رحم مادر نگه می­داریم: "وَ نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى".[[18]](#footnote-18)

**مرحله­ی خروج طفل از شکم مادر**

"ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا"؛[[19]](#footnote-19)

بعد، مرحله­ی آخر، شما را به صورت بچه­ای از شکم مادر بیرون می­فرستیم: "ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا".

کلمه­ی "طفل"در اینجا به اصطلاح اهل ادب، جایش جمع است؛ یعنی باید "اطفال" باشد؛ ولی "طفل" بیان شده، چون معنای مصدری دارد، و جمع و مفرد در آن یکسان است. احتمال دیگر اینکه مقصود، بیان جنس است. به­هرحال، "طفل" در اینجا معنای جمعی می­دهد. به­طورکلی، کلماتی در قرآن داریم، که به حسب ظاهر، مفرد می­باشد، ولی در معنا، جمع است؛ مانند کلمه­ی "جُنُب، در آیه­ی زیر:

"إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا".[[20]](#footnote-20)

"اگر جُنُب بودید، خود را پاک سازید \_ غسل کنید -."

اینجا کلمه­ی "جُنُب" با آنکه به حسب ظاهر ،مفرد است، ولی در جای جمع است؛ یعنی اگر همه­ی شما، "جُنُب" بشوید "فَاطَّهَّرُوا" .

**سیر مراحل انسان، پس از تولد**

اینجا هم کلمه­ی "طفل"، به همین کیفیت است و معنای جمعی دارد:

"ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ".[[21]](#footnote-21)

بعد هم که به دنیا آوردیم، مراحل تکامل باز هست؛ و شما آن مراحل را طی می­کنید تا به سنّ "أَشُدَّ" و جوانی و شباب و رشد می­رسید: "لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ".[[22]](#footnote-22) "أَشُدَّ"، موقعی است که انسان، از لحاظ جسمی و نیز عقلی به حدّ کمال برسد؛ که آنرا 33 سالگی یا 40 سالگی، گفته­اند.

"وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى"؛[[23]](#footnote-23)

در این بین هم، بعضی­ها برای مثال در سنین 30 سالگی، 40 سالگی و 50 سالگی، می­میرند.

"وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ"؛[[24]](#footnote-24)

بعضی­ها را نیز نگه می­داریم تا به "اَرذَلِ العُمُر"، یعنی به نامطلوب­ترین مراحل سنی و پست­ترین مراحل عمر می­رسند؛ تا آنجا که جوری بشود که:

"لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا"؛[[25]](#footnote-25)

تمام آن دانستنی ها یادشان­می رود و به­طورکلی، وقتی به آن سن رسیدند، این همه علومی را که به دست آورده بودند، فراموش می­کنند و گویی، یک پرده­ای روی عقل و فکرشان، می­افتد که دیگر هیچ چیزی، یادشان نیست؛ "لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا". به­هرحال، بعضی به سنی برسند که اسم خودشان و اسم بچه­هایشان را هم فراموش کنند: "لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا".

**مرحله­ی"اَرذَلِ العُمُر"**

سنِّ "اَرذَلِ العُمُر" را که به این کیفیت است، بعضی گفته­اند، صدسالگی است. ولی بعضی­ها هستند که قبل از صدسالگی، به این وضع می­افتند و مثلاً در سن 70 یا 80 سالگی به این بلا مبتلا می­شوند و همه چیز را فراموش می­کنند. برعکس بعضی­ها هم هستند، که سنّشان از صد سال نیز می­گذرد، اما همچنان خوبند و ادراکات و مشاعرشان محفوظ است. البته معمولاً علما و بزرگان، چنین­اند؛ و در میانشان، کم دیده می­شود که به مرحله­ای برسند، که با بالا رفتن سنّ، مطالب علمی، از یادشان برود؛ زیرا غالباً به مطالب علمی اشتغال دارند و برایشان ملکات علمی، محفوظ می­ماند. به هر حال نوعاً افراد به این کیفیت می­رسند که "لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا".

**مراحل سیر آدمی پس از حیات دنیوی**

تا اینجا خداوند، همین تطوراتی را که برای جنین هست، نشان می­دهد؛ تا شما پی ببرید که خود شما مرتب، حیات پس از مرگ داشته­اید؛ به­طوری­که تراب بودید و بعد نطفه و سپس علقه شدید و حالا شما را می­میرانیم.به دنبال آن،مراحل بعدی طبق آنچه در سوره­ی مؤمنون آمده، عبات است از:

"ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ"؛[[26]](#footnote-26)

بعدِ این مراحل، شما را می­میرانیم.

"ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ".[[27]](#footnote-27)

"سپس روز رستاخيز، برانگيخته می­شوید".

دوباره شما را برمی­انگیزیم؛ و به همین حال شما را باقی نمی­گذاریم.

**احیای زمین مرده در بهار، نشانه و نمونه­ای از حیات پس از مرگ**

یک نمونه هم از زمین نشان می­دهد:

"وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً"؛[[28]](#footnote-28)

زمین را در زمستان می­بینی، که خشک و خاموش و مرده است؛ ولی باران بهاری که بر آن می­بارد؛

" فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ"؛[[29]](#footnote-29)

آب که بر آن ریخت، به حرکت در می­آید و همین زمین مرده زنده می­شود؛

"وَ رَبَتْ"؛[[30]](#footnote-30)

و بالا می آید؛

"وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ"؛[[31]](#footnote-31)

و گیاهان سرور آفرین و بهجت­زا از همین زمین مرده می­روید. بنابراین، این هم یک نمونه:

این بهار نو، ز بعدِ برگ­ریز هست، برهان بر وجود رستخیز

آب و ابر و آتش و این آفتاب رازها را می­برآرد، از تراب

در بهار، آن سِرها، پیدا شود هر چه خوردست این زمین رسوا شود[[32]](#footnote-32)

به­هرحال، زمین در خودش خیلی چیزها دارد؛ اما در زمستان، مرده و خاموش است. وقتی که فصل بهار شد، آنچه در دل دارد، بیرون می­ریزد.

**پاییز و زمستانِ آدمی**

انسان­ها هم چنین­اند. ما الآن در حالت پاییزی هستیم، و داریم بذرافشانی می­کنیم. زمستان ما هم می­رسد و در برزخ، خاموش و "هامد" خواهیم شد، تا بعد برسیم به محشر که برمی­خیزیم. آنجا از هر جایی کسی سر درمی­آورد:

"وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ"؛[[33]](#footnote-33)

صورت­هايی در آن روز، درخشان و نورانی است؛ خندان و شادمان.

از آن­طرف چهره­هایی عبوس و قَمْطَریٖر[[34]](#footnote-34)، که بدبختی­ها از قیافه­ی آنها می­بارد؛

"ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ"؛[[35]](#footnote-35)

"اين ـ مراحل آفرینش آدمی و رویانیدن گیاهان ـ از آن روست که خدا، حق است".

خلاصه اینها را ما نشان می­دهیم، که بفهمید خداوند حق است و فعلش هم حق است و کار باطل نمی کند. پس حتماً هدفی در کار است. اگر برفرض شما داخل این جهان، هدف را نمی بینید، مطمئن باشید در خارج این جهان، هدف باید داشته باشیم؛ چون داخل این جهان، آن وسعت را ندارد که آن هدف نهایی و غایی خلقت را نشان بدهد، پس قهراً باید در خارج این عالَم، عالَم قیامت باشد:

"وَ اَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتیٰ"؛[[36]](#footnote-36)

بدانید که خداست که مرده­ها را زنده می کند؛ همان­طوری که می­بینید زمینِ مرده را زنده، و خاک را نطفه، و نطفه را علقه می­کند. اینها در مقابل چشم خودتان است و خودتان هم در داخل همین نظام، بوجود آمده­اید.

**خداوند، دانا و توانای مطلق**

"وَ اَنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدیٖرٌ".[[37]](#footnote-37)

او بر همه چیز توانایی دارد؛ منتها شما هم علم­تان و هم قدرت­تان محدود است.مقایسه نکنید علم و قدرت او را با علم و قدرت خودتان. شما محدود و ناقصید، ولی او بر همه چیز تواناست؛ هم علمش محیط به ذرات وجود شما و ذرات اعمال شما است و هم قدرت دارد آن ذرات را در هر گوشه­ی عالم که پراکنده باشند، جمع کند و بیاورد.

"وَ أَنَّ السّٰاعَةَ آتِیَهٌ لٰا رَیْبَ فیٖهٰا".[[38]](#footnote-38)

مطمئن باشید قیامت آمدنی است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

**دلالت قرآن، بر معاد جسمانی**

"وَ أَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ".[[39]](#footnote-39)

و حتماً خداوند تمام خفتگان در دل خاک را زنده خواهد کرد. خود همین جمله هم نشان­دهنده­ی معاد جسمانی است. اگر فرموده­اند 1200 آیه از قران کریم، درباره­ی معاد هست، همه­اش بر محور معاد جسمانی دور می­زند. عبارت "یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ"[[40]](#footnote-40) هم نشان می­دهد آن­که از قبر برمی­خیزد، روح نیست؛ چون­که روح، به قبر مربوط نیست؛ بلکه آنکه از قبر بر می­خیزد، بدن است. این بدنی که در دل خاک پوسیده و ذراتش متلاشی شده، از قبر برمی­خیزد. ازاین­رو، نه ظاهر قرآن کریم، بلکه نص صریح آن، دلالت می­کند که در قیامت، همین بدن خواهد آمد؛ یعنی روح متعلق به این بدن، نه روح مجرد از بدن.

**انسان؛ در دنیا، برزخ و محشر، مجرّد از بدن نیست**

انسان نمی­شود مجرد از بدن باشد؛ به­طوری­که نه­تنها در دنیا با بدن زندگی می­کند، حتی در برزخ هم با بدن است، منتهیٰ بدن مثالی، که از جهت صورت، مانند این بدن است، نه از جهت ماده. در محشر هم با همین بدن عنصری و مادی که در دنیا دارد، خواهد آمد، منتهی با صُوَری مناسب با اعمالش. ماده، همان ماده­ای است که در دنیا بوده، اما در عالم آخرت، صورتی مناسب با اعمالش به خود خواهد گرفت. تعبیرات به­کاررفته در این آیه هم، نشان می­دهد که خداوند، راجع به خود این بدن و عظام و استخوان­های آن صحبت می­کند:

"أَیَحْسَبُ الْاِنْسٰانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ"؟[[41]](#footnote-41)

"آيا انسان می‏پندارد كه استخوان­های او را جمع نخواهيم كرد؟"

او همین استخوان­هایی را که در دنیا دارید و می­پوسند، جمع­آوری می­کند. به­خوبی معلوم است که جمع­آوری عظام، همین است؛ و الّا اگر بدن نباشد، روح که به تنهایی، جمع آوری نمی­خواهد.

یا اگر بنا به گفته­ی بعضی از فلاسفه، بدنِ اختراعی در عالَم آخرت خواهد آمد، یعنی بدنی که روح اختراع می­کند، نه همین بدن مادی و عنصری، باز هم جمع آوری، صدق نمی­کند که خداوند می­فرماید: "نَجْمَعَ عِظامَهُ"؛[[42]](#footnote-42) یعنی استخوانها را جمع می­کنیم. اگر بدن اختراعی در عالم آخرت بیاید که مُخْتَرَعِ روح باشد، جمع­آوری درمورد چنان­ بدنی که در آنجا ساخته می­شود، بی­معنی خواهد بود. آنچه که جمع­آوری می­شود، مال همین بدن است: "نَجْمَعَ عِظامَهُ".[[43]](#footnote-43) آنها می­گفتند که این استخوان­های پوسیده چه­طور زنده می­شود؟ قرآن می­فرماید، بله؛ همین استخوان­های پوسیده را:

"يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ".[[44]](#footnote-44)

"همان [خدای] كه نخستين بار آفريدش، زنده­اش می­كند."

پس اشکال آنها در همین استخوان­های پوسیده بود، که کٖی آنها را زنده می­کند؟

"مَنْ يُحْیِ الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِيمٌ؛ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ".[[45]](#footnote-45)

"كیست که استخوان­ها را درحالی­كه پوسيده و خاک شده، زنده می­كند؟ بگو: همان [خدای] كه نخستين بار آفريدش، زنده­اش می­كند."

پس نص آیات قرآن، در این است که معاد، معاد جسمانی است. روح متعلق به جسم، آن هم جسم دنیوی که در همین دنیا زندگی کرده، و همین استخوانها و همین عظام که می­پوسد، همین­ها برانگیخته خواهد شد.

**موعظه­ای از رسول خدا ؟صل؟ برای سنین گوناگون**

رسول خدا ؟صل؟ موعظه فرمودند: //////[مأخذ روایت؟]

"خَلَقَ الله تَعٰالیٰ مَلَکاً تَحْتَ الْعَرْش"؛

خدا مَلَکی را آفریده است، هر شب جمعه که می شود می­آید و یک اِشرافی بر زمین پیدا می­کند؛ و خطاباتی دارد. او می­گوید:

"یا أَبْنٰاءَ الْعِشْرٖین لٰا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا"؛

ای بیست ساله­ها! مراقب باشید زندگی دنیا و جوانی، شما را مغرور نکند! شما را این قوا که در بحران غرائز هستید، مغرور نکند! شما خیال نکنید، که همیشه به همین حال باقی می­مانید. بعضی خیال می­کنند، که همیشه جوان می­مانند و خیال می­کنند پیرها از اول پیر بودند. خیر؛ آن پیرها هم مثل شما جوان بودند، ولی اکنون پیر شده­اند و شما هم به همین کیفیت خواهید بود.پس ای بیست­ساله­ها! شما را این دنیا و غرائز و قوای جوانی­تان، مغرور نکند.

"یٰا أَبْنٰاءَ الثَّلٰاثیٖن اِسْمَعُوا وَ عُوا"؛

ای سی­ساله­ها! بشنوید و به خاطر بسپارید، و عمر را به بطالت نگذرانید.

"یٰا أَبْنٰاءَ الْاَرْبَعیٖن جِدُّوا وَ اجْتَهِدُوا"؛

ای چهل­ساله­ها! یک قدری، بیشتر تقلّا و تلاش کنید؛ چون اکنون دیگر، قوای جوانی رخت­بربسته است. به­هرحال جوان بودید و بهانه­ای داشتید و گفته می­شد غرائز در وجودتان حاکم است و بنایراین یک­قدری جست­وخیز داشتید؛ اما اکنون، سِنّی از شما گذشته است؛

"مَنْ بَلَغَ اَرْبَعٖینَ سَنَه وَ لَمْ یَتُب"

اگر کسی به سن چهل­سالگی برسد و توبه نکند، شیطان می­آید و یک دستی به چهره­اش می­کشد و می­گوید:

"بِأَبٖی وَجْهٌ لٰا یُفْلِح"؛

پدرم، قربان این چهره­ای که دیگر رستگار نخواهد شد. زیرا با آنکه چهل سالش شده و از چهل سال هم عبور کرده، ولی همچنان جوانی می­کند و جست­وخیز های جوانی را دارد ؛ "بِأَبٖی وَجْهٌ لٰا یُفْلِح"؛به قول سعدی:

چون دوران عمر، از چهل درگذشت مزن دست و پا، کآبت از سر گذشت[[46]](#footnote-46)

"یٰا أَبْنٰاءَ الْخَمْسیٖن لٰا عُذْرَ لَکُمْ"؛

ای پنجاه­ساله­ها! دیگر عذر شما را قبول نمی­کنم. شما با اینکه پیر شده­اید و موهایتان سفید شده و چین­وچروک بر پیشانی­تان افتاده، دیگر چه می­گویید و چه عذری دارید؟ می­گوید: "لٰا عُذْرَ لَکُمْ".

"یٰا أَبْنٰاءَ السِّتّین مٰا ذٰا قَدَّمْتُمْ؟"

ای شصت­ساله­ها! چه پیش فرستاده­اید؟چه کرده­اید شما؟ " وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ"؛[[47]](#footnote-47) هر کس بنگرد که برای فردا چه پیش فرستاده است. چمدان­ها را فرستاده­اید و ساک­ها را بسته­اید و فرستاده­اید؛ آنها را فردا باز می­کنند؛ واویلا! انسان چه خواهد کرد، اگر آنها را باز کنند و در آن فضای جان آدمی، عفونت بپیچد؟ "یٰا أَبْنٰاءَ السِّتّین مٰا ذٰا قَدَّمْتُمْ فٖی دُنیٰاکُمْ لِآخِرَتِکُمْ؟"

"یٰا أَبْنٰاءَ السَّبْعیٖن زَرْعٌ قَدْ دَنٰا حَصٰادُه"

ای هفتادساله­ها! وقت دروی آنچه که کاشته­اید، فرارسیده است: " زَرْعٌ قَدْ دَنٰا حَصٰادُه".

"یٰا أَبْنٰاءَ الثَّمٰانیٖن فَتَزَوَّدُوا."

ای هشتاد ساله­ها! در میان شما هم، فرمان کوچ فرا رسیده است؛ حالا زاد و توشه­ی خود را بردارید.

در آخر هم فرمود که آن مَلَک می­گوید:

"لَوْ لا مَشٰایِخُ رُکَّع و فتْیٰانُ خُشَّع و صِبْیٰانُ رُضَّع وَ بَهٰائِمُ رُتَّع لَصُبَّ عَلَیْکُمُ الْعَذٰاب صَبّا"

اگر به احترام آن پیرهای قدخمیده­ای که رو به مسجدها می­روند، نبود؛ اگر به احترام آن بچه­های شیرخوار و طفلک­های بی­گناه نبود؛ اگر به خاطر آن چهارپایان بی­گناهی که مشغول چرا هستند، نبود؛ عذاب، بر شما مثل باران، ریزش می­کرد.

پناه بر خدا که آدم را به آبروی چهارپایان غذا بدهند. یعنی آن­قدر بی­آبرو شده باشد و خودش دیگر آبرویی نداشته باشد، که به­خاطرِ آن بچه­های کوچک و به­خاطرِ آن پیرمردهای قدخمیده و به­خاطرِ آن بهائم و چهارپایانی که مشغول چرا هستند، به او رحم کنند؛ یعنی مراقب باشید این­طور که زندگی می­کنید و این نحوه، نافرمانی­ها، مستحقِّ عذاب و بلا می­شود؛ " لَصُبَّ عَلَیْکُمُ الْعَذٰاب صَبّا".

**اصلی­ترین سرمایه: تکیه­ بر حبّ مولا علی ؟ع؟**

البته ما همیشه به نقائص و کمبودهای خودمان اقرار و اعتراف داریم؛ ولی مَعَ الْوَصْف باز هم تکیه­ی ما بحمدالله بر حبّ مولایمان امیرالمؤمنین علیه­الصَّلوةُ وَ السَّلام است. سرمایه­ی اصیل، این است و ما چیزی نداریم؛ ولی درعین­حال، مراقب باشیم که این گوهر گرانبها، لکه­دار نشود. چون این خیلی گرانمایه و لطیف است. مگر نه این است که انسان اگر گوهر لطیفی داشته باشد، سخت مراقب است، که لکه­دار نشود. دشمن هم از همه طرف، حمله به همین دارد که این گوهر را لکه­دار و مخدوش کند.

ما از خود خدا می­خواهیم که خدایا! پروردگارا! در این ایامی که منسوب به ولادت مولی­المتّقین علیه­الصَّلوةُ وَ السَّلام است، به حرمت آن حضرت، این سرمایه را در وجود ما سالم و بی لکه نگه بدار. ما این امانت را به تو می­سپاریم؛ پروردگارا! "اِنَّکَ خَیْرُ مُسْتَوْدَع"؛ تو امانت­دار خوبی هستی؛ این امانت ما را، دم جان­دادن به ما برگردان.

"سُدیْر صیرفی" هم گفت: خدمت امام صادق ؟ع؟ عرض کردم: //////[مأخذ روایت؟] آقا آیا مؤمن را می­شود دمِ جان­دادن، با بی­میلی، قبض روحش کنند؟ فرمود: نه به خدا قسم. وقتی مَلَکُ­الْمَوت می­آید برای قبضِ انسانِ مؤمن، وی اول، بی­تابی می­کند. به­هرحال، مرگ است و مرگ هم ترس­آور است. ولی ملک­الموت خواهد گفت: نترس و غم مخور! من از پدر، بر تو مهربان­ترم. چشم خود را باز کن تا آن چهره­هایی را که یک عمر، سنگ محبت­شان را به سینه زده­ای؛ ببینی! چشم خود را باز می­کند، کنار بسترش، مولی­المتقین، امیر علیه­الصَّلوةُ وَ السَّلام را می­بیند؛ و آن حضرت می­گوید:

"أَنَا عَلِیُّ ابْنُ اَبٖیطٰالِب الَّذٖی کُنْتَ تُحِبُّه"؛

من علیّ­بن ابیطالبم، که مرا دوستم داشتی و یک عمر بر دوستی من زندگی کردی. بعد هم به مَلَکُ­الموت، دستور رفق و مدارا می­دهد. در اینجاست که فرمود آن­چنان، انسان محتضر، عاشق مرگ می­شود، که هیچ محبوبی به پای آن محبوب نمی­رسد؛ بنابراین می­خواهد که زود، قبض روح بشود؛ و لذا ندا هم می­رسد:

"يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعٖی إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلٖی فِی عِبَادٖی، وَادْخُلٖی جَنَّتٖی".[[48]](#footnote-48)

"ای جان آرام - آرامش و اطمینان – يافته؛ به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است؛ پس در میانِ بندگانِ [ویژه­ی] من درآی؛ ودر بهشتِ [ویژه­ی] من درآی."

یعنی دیگر، این نفس، با دیدن مولایش و ولایت مولایش که یک عمر داشته، مطمئن شد که آنجا به دادش می­رسد؛ ازاین­رو به حارث همدانی[[49]](#footnote-49) هم فرمود: من را می­بینی. دمِ جان دادن، می­بینی؛ در مسائله­ی قبر می­بینی؛ در کنار صراط می­بینی؛ در کنار جهنم ایستاده­ام، و به جهنم فرمان صادر می­کنم "هٰذٰا وَلِیّٖی وَ هٰذٰا عَدُوّٖی" این طعمه­ی تو هست، بگیر؛ و این هم مال من است، رها کن.//////[مأخذ روایت؟]

آن قلبی که محبّ امیرالمؤمنین علیه­الصَّلوةُ وَ السَّلام باشد، در آنجا به فرمان امیرالمؤمنین ؟ع؟، جهنم نمی­تواند به او لطمه­ای بزند؛ انشاءالله. امیدواریم خداوند همه­ی ما را در صراط مستقیم محبت مولا، ثابت و استوار نگه دارد.

پروردگارا! همه­ی ما را مشمول الطاف و عنایت خاصه­ی ولیّ اعظمت امام زمان ارواحنا فداه، قرار بده؛ و نسل ما را محبّ اهل بیت قرار بده؛ و حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.

رَحِم َاللهُ مَنْ قَرَأ اْلفاتِحَة مَعَ الصَّلَوات

1. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیات 5 ـ 7. [↑](#footnote-ref-1)
2. مولوی، *مثنوی معنوی*، دفتر سوم. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره­ی مبارکه­ی مؤمنون، آیه­ی 12. [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره­ی مبارکه­ی طه، آیه­ی 55. [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5؛ سوره­ی مبارکه­ی کهف، آیه­ی 37؛ سوره­ی مبارکه­ی فاطر، آیه­ی 11؛ سوره­ی مبارکه­ی مؤمن (غافر)، آیه­ی 67. [↑](#footnote-ref-6)
7. بدیع: نو، تازه، نوآوری. [↑](#footnote-ref-7)
8. نک. *بوستان سعدی*، بخش 1، سرآغاز؛ در نیایش خداوند. [↑](#footnote-ref-8)
9. سوره­ی مبارکه­ی مؤمنون، آیه­ی 14. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-10)
11. همان. [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره­ی مبارکه­ی بقره، آیه­ی 28. [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره­ی مبارکه­ی مؤمنون، آیه­ی 115. [↑](#footnote-ref-13)
14. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره­ی مبارکه­ی انبیاء، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-15)
16. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-16)
17. همان. [↑](#footnote-ref-17)
18. همان. [↑](#footnote-ref-18)
19. همان. [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره­ی مبارکه­ی مائده، آیه­ی 6. [↑](#footnote-ref-20)
21. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-21)
22. همان. [↑](#footnote-ref-22)
23. همان. [↑](#footnote-ref-23)
24. همان. [↑](#footnote-ref-24)
25. همان. [↑](#footnote-ref-25)
26. سوره­ی مبارکه­ی مؤمنون، آیه­ی 15. [↑](#footnote-ref-26)
27. سوره­ی مبارکه­ی مؤمنون، آیه­ی 16. [↑](#footnote-ref-27)
28. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 5. [↑](#footnote-ref-28)
29. همان. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان. [↑](#footnote-ref-30)
31. همان. [↑](#footnote-ref-31)
32. مولوی، *دفتر پنجم مثنوی* [↑](#footnote-ref-32)
33. سوره­ی مبارکه­ی عبس، آیات 38 – 39. [↑](#footnote-ref-33)
34. خداوند در سوره­ی مبارکه­ی انسان – دهر - ، آیه­ی 10 می­فرماید: "إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيراً"؛ "ما از پروردگارمان در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می­ترسیم." [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 6. این قسمت از آیه­ی 6، از سوره­ی مبارکه­ی حج، در آیه­ی 62 همین سوره و نیز آیه­ی 30 از سوره­ی مبارکه­ی لقمان، ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-35)
36. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 6. [↑](#footnote-ref-36)
37. همان. [↑](#footnote-ref-37)
38. سوره­ی مبارکه­ی حج، آیه­ی 7. [↑](#footnote-ref-38)
39. همان. [↑](#footnote-ref-39)
40. همان. [↑](#footnote-ref-40)
41. سوره­ی مبارکه­ی قیامت، آیه­ی 3. [↑](#footnote-ref-41)
42. همان. [↑](#footnote-ref-42)
43. همان. [↑](#footnote-ref-43)
44. سوره­ی مبارکه­ی یس، آیه­ی79. [↑](#footnote-ref-44)
45. سوره­ی مبارکه­ی یس، آیات 78 - 79. [↑](#footnote-ref-45)
46. سعدی، جلد دوم از دوره­ی 4 جلدی کلیات: *بوستان*، «باب نهم در توبه و راه صواب»، تهران، انتشارات اقبال، 1370، ص 225. [↑](#footnote-ref-46)
47. سوره­ی مبارکه­ی حشر، آیه­ی 18. [↑](#footnote-ref-47)
48. سوره­ی مبارکه­ی فجر، آیات 27 – 30. [↑](#footnote-ref-48)
49. **حارث همدانی**، یکی از یاران خاص امیرالمؤمنین ؟ع؟ است. [↑](#footnote-ref-49)